



جریان‌شناسی عرفان‌های نوظهور

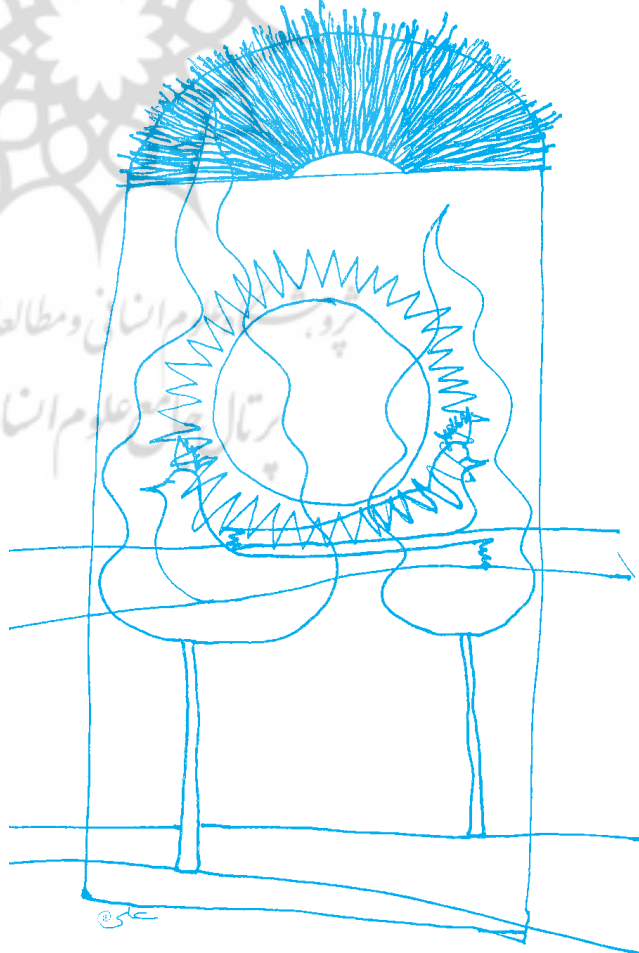
پائولو کوئیلو و اندیشه بحران‌زده

حجت الاسلام حمزه شریفی دوست

پائولو کوئیلو نویسنده برزیلی که امروزه بیش از ۲۰ کتاب به نام وی به زبان فارسی ترجمه شده است، آثارش تا حدی در بین قشر جوان جا باز کرده و ایده‌ها و طرح‌های معنوی برای بشر امروزه عرضه کرده است. با اندیشه‌های کوئیلو باید به گونه دیگری برخورد کرد و آن را به مدد عوامل دیگر فهمید. هر چند معمولاً اندیشه را باید به صورت مستقل دید و به تحلیل و ارزیابی آن پرداخت، اما از آن جا که نوشته‌های کوئیلو تحت تأثیر و برآمده از زندگانی وی نگاشته شده‌اند، لازم است خوانندگان کتاب‌های این نویسنده بخشی از اوراق کتاب‌هایش (که همان سوابق و بحران‌های زندگی اوست) را دقیقاً بدانند تا در تحلیل و برداشت مطالب به خطا نروند.

وظیفه یک خواننده فهیم و بینا؛ تفکیک بین شکل و محتواست. محتوا، همان «پیام و درون مایه» یک نوشته است و قالب؛ همان ظرفی است که پیام و مضامین را در خود جای داده است. بنابراین، اگر از شکل و قالب به کار گرفته شده در آثار کوئیلو که - بدون تردید جذاب و مخاطب‌پسند جزء خصیصه‌های شکلی نوشته‌های اوست - بگذریم؛ بدون شک دسته‌ای از مضامین معنوی و پیام‌های ماورایی در نوشته‌های کوئیلو گنجانده شده است. مراد این نیست که مضامین معنوی کتاب‌های کوئیلو، همه متعالی و تعالی بخش و فطری و وجدانی عرضه شده‌اند؛ چرا که پذیرش خدای خطاکار و منفعل و تقدس سحر و جادو و ارتباط دادن آیین‌های جنسی با معنویت و نیکبختی، همه از آیین کابالا (قبالا) - که همان کیش رمز آلود و عرفانی یهود است - برآمده و کمترین بهره‌ای از تعالی و حقیقت در آن یافت نمی‌شود. نکته این است که تبیین‌های وی و تفسیرهایش از هستی، یا به خوشبینی غیر واقعی و افراطی منجر می‌شود و یا به یأس و نومیدی و خطاوار دیدن نظام‌های حاکم بر هستی. به عبارت دقیق‌تر، وی ضمن این که شیرازه خلقت را آمیخته با بی‌عدالتی و شرارت و تلخکامی‌ها می‌بیند، تلاش می‌کند در لوای پیشنهاد مفاهیمی نو، خوش بینی از دست رفته را احیاء کند و مخاطبین خود را به تحمل همین نظام فراخواند و به یویایی زندگی آنها کمک کند. نگاه‌های وی و مفاهیمی که عرضه می‌کند، می‌تواند در

بحثی که از آن با عنوان معنویت‌های نوظهور، یا به عبارت بهتر، عرفان‌های غیرحقیقی یاد می‌شود چندی است که به مسأله مبتلا به در جامعه مبدل گشته است مسأله‌ای که انسان بحران‌زده مدرن را در عرصه نسخه‌پیچی‌های مختلف این جریانات، گرفتار کرده است. یکی از جریاناتی که بخصوص در سال‌های اخیر در این حوزه در کشور مطرح شده، مربوط به آثاری است که از نویسنده برزیلی پائولو کوئیلو در قالب رمان انتشار یافته که موجب تأثیر و تأثر خودآگاه و ناخودآگاه در ذهن برخی افراد شده است. مطلب حاضر با نگاه به شخصیت کوئیلو و رسالت وی، آثار او را مورد نقد و بررسی قرار داده است.



تصمیم می‌گیرد بمیرد تجربه روایت شده‌ای از ماجرای وحشتناک بستری شدن در بیمارستان روانی است.^(۱) بخشی از زندگانی وی که باید با نگاه بالا، مورد مطالعه قرار گیرد، به این شرح است.

نگاهی به زندگی کوئیلو

زندگانی پائولو کوئیلو فراز و نشیب‌های زیادی دارد. بسیاری از خوانندگان کتاب‌های کوئیلو بخش‌های ناپسند زندگی او را نمی‌دانند و پاره‌ای دیگر که از این بخش اطلاعاتی دارند، سوابق و کارهای گذشته کوئیلو آنها را آزرده خاطر کرده و رویهم رفته به شخص کوئیلو، چندان علاقه‌ای ندارند. از همین جهت، گذشته او را غیر قابل دفاع می‌دانند. این دسته در حقیقت از نویسنده بریده و فقط با نوشتارش، سر و کار دارند.

دسته‌ای دیگر هم، کوئیلو را از این جهت که خطاهای گذشته‌اش را دیگر تکرار نمی‌کند، این ناکامی‌ها و تلخکامی‌ها را مربوط به دوران ناپختگی کوئیلو می‌دانند؛ بنابراین، این بخش از زندگی کوئیلو را قابل بخشش می‌دانند.

کوئیلو در سال ۱۹۴۷ در ریودوژانیرو در برزیل به دنیا آمد. وی در جوانی به جنبش هیپی‌ها پیوست و بخش زیادی از جوانی‌اش در خدمت به این جنبش گذشت. این حرکت که از آمریکا شروع شده بود و به برزیل هم رسید، تعداد زیادی از جوانان بی تجربه را با خود همراه کرد. ماهیت این جنبش، پوچ‌گرایی و نیست‌انگاری بود و البته هنجار شکنی و گرایش‌های ضد سازشکارانه هم در آن به اوج خود رسیده بود.

در همین سال‌ها کوئیلو دچار بحران معنوی شد و این بحران او را به سمت استفاده شدید از مواد مخدر سوق داد. آلودگی به مواد مخدر وی را تا مرز مرگ هم پیش برد، به گونه‌ای که احساس کرد تا نابودی همیشگی، قدمی بیش باقی نمانده است. وی می‌گوید:

«سال‌های سخت زندگی من دهه ۱۹۷۰ بود. طی این دوران من همه نوع ماده مخدر و حتی توهم زامصرف می‌کردم، حتی قوی‌ترین و خطرناک‌ترین آنها را.»^(۲)

«یادم هست به نیویورک رفته بودم. سال ۱۹۷۴ من در آن جا یک دوست دختر داشتم. ما با هم در روستا زندگی می‌کردیم و تا می‌توانستیم کوکائین مصرف می‌کردیم. یک سال می‌شد کوکائین مصرف می‌کردم برای اولین بار متوجه اثر مخرب آن شدم. با خودم گفتم اگر این طوری با کوکائین ادامه دهم، بدون شک خودم را نابود خواهم کرد. احساس خیلی قوی داشتم که راهی به سوی مرگ در پیش گرفته‌ام. خیلی از دوستانم را دیده بودم که اعتیاد، آنها را نابود کرده بود. آن روز احساس کردم که اگر ترک نکنم، عاقبتم مثل آنها خواهد بود.»^(۳) تجربه اعتیاد چنان بود که وی بعدها با تلخی از این تجربه یاد می‌کند.

فرار از سردرگمی و بی‌هدفی مؤثر باشد و زندگی‌های متلاطم را اندکی به سمت تحمل سختی‌ها سوق دهد.

به راستی تاکنون به قهرمانان و شخصیت‌های اول زمان‌های کوئیلو دقت کرده‌اید؟ چرا همه در یک فضا تصویر می‌شوند و ویژگی‌های اشتراکی زیادی دارند؟ قهرمانان و شخصیت‌های اصلی داستان‌های وی، افراد بحران دیده و سرگرداند که برای خروج از بحران، گلوگاه‌های زیادی را پشت سر می‌گذارند و در نهایت به امیال درون و راضی بودن به خواهش‌های نفسانی دل می‌سپارند و سرگرم می‌شوند و عمر خود را بدون آن که به عاقبت آن بیندیشند و غایت هستی را مورد کنکاش قرار دهند به همین روال می‌گذرانند و «گذران زندگی به دور از استرس» را به عنوان مطلوب ذاتی برمی‌گزینند.

نقش ورونیکا در «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد»، پریم در کتاب «شیطان و دوشیزه پریم»، اتنا در کتاب «ساحره پرتولیو»، ماریا در «بازده دقیقه» و حتی ایلای پیامبر در کتاب کوه پنجم - که به گفته کوئیلو در صد القای مقاومت یک پیامبر در برابر خدای خود است - و نقش خود کوئیلو در کتاب «والکری‌ها» در همگی این نقش‌ها شخصیت اصلی داستان در فضای بلا تکلیفی ظهور می‌کند و در فضای تردید و شک اوج می‌گیرد، در نهایت با «تغییر نگاه» به آن چه در اطراف می‌گذرد پایان می‌پذیرد. بماند که کتاب‌های «راهنمای خون آشامی» و «بایگانی دوزخ» - که به اذعان کوئیلو اجازه چاپ داده نشد و هرگز چاپ نخواهد شد - در افقی تیره‌تر، همین فضا را به تصویر می‌کشند.^(۴)

با همین نگاه که آثار کوئیلو را بهتر بفهمیم، نگاهی گذرا به تجربیات و تلخکامی‌ها و بحرانی وی می‌اندازیم. بعضی از کتاب‌ها سرگذشت خود وی هستند که به عنوان تجربه معنوی به نگارش آن اقدام کرده است، مانند والکری‌ها و خاطرات یک مغ. پاره‌ای دیگر حکایتی از تجربیات اویند که با زبان رمان نوشته شده‌اند؛ مانند کیمیاگر ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد. سهم بحران‌هایی که شخص کوئیلو از سر گذرانده و سوابق اعتیاد و روان پریشی وی را نباید در فهم آثارش نادیده گرفت. آثار کوئیلو همه از تجربیات شخصی‌اش برآمده و با نگاه به همین تجربیات معنا می‌شوند. خود وی به صراحت اذعان کرده که تجربیات شخصی وی بر آثارش سایه انداخته و نقش مهمی را در ایده‌های معنوی‌اش داشته است.

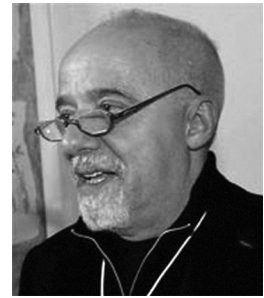
وی انگیزه و قصد خود را صریحاً بیان می‌کند: «در حقیقت، من همه شخصیت‌های رمان‌هایم هستم. در کیمیاگر من چوپان هستم.. در کتاب‌های دیگر، من همیشه شخصیت اصلی‌ام. بیشتر کتاب‌هایم هر چند روایت‌های ادبی‌اند اما تخیلی صرف نیستند. ماجراهای حقیقی‌اند که من آنها را ساخته و پرداخته‌ام حتی ورونیکا



بدون شک دسته‌ای از مضامین معنوی و پیام‌های ماورایی در نوشته‌های کوئیلو گنجانده شده است. مراد این نیست که مضامین معنوی کتاب‌های کوئیلو، همه متعالی و تعالی بخش و فطری و وجدانی عرضه شده‌اند؛ چرا که پذیرش خدای خطاکار و منفعل و تقدس سحر و جادو و ارتباط دادن آیین‌های جنسی با معنویت و نیکبختی، همه از آیین کابالا (قبالا) - که همان کیش رمز آلود و عرفانی یهود است - برآمده و کمترین بهره‌ای از تعالی و حقیقت در آن یافت نمی‌شود.



قهرمانان و شخصیت‌های اصلی داستان‌های وی، افراد بحران دیده و سرگرداند که برای خروج از بحران، گلوگاه‌های زیادی را پشت سر می‌گذارند و در نهایت به امیال درون و راضی بودن به خواهش‌های نفسانی دل می‌سپارند و سرگرم می‌شوند و عمر خود را بدون آن که به عاقبت آن بیندیشند و غایت هستی را مورد کنکاش قرار دهند به همین روال می‌گذرانند و «گذران زندگی به دور از استرس» را به عنوان مطلوب ذاتی برمی‌گزینند.



وی می‌گوید: «ابتدا کوکائین، سپس مواد روان‌گردان و بعداً بیوست و مسکالین مصرف می‌کردم. خلاصه هر نوع مواد مخدری بود، آزمودم. اما هم اکنون بسیاری از آنها را ترک کرده‌ام ولی ترک اعتیاد بسیار دشوار است»^(۵). تجربه اعتیاد کوئیلو چنان با زندگی وی پیوند خورده بود که حتی پرونده ازدواج دوم وی هم با همین موضوع بسته شد. وی می‌گوید:

«وقتی من با آن زنی زندگی می‌کردم که با من بازداشت شد و شکنجه شد، گاهی اوقات تحت تأثیر انواع مواد می‌ماندیم. قاطی کرده بودیم. وقتی می‌رفتیم آمریکا، مواد مخدر را داخل جمدان می‌گذاشتیم. در حالی که خطر زندانی شدن داشت، برایمان بی تفاوت بود. نمی‌دانم اگر آن را ادامه داده بودم، کجا بودم. احتمالاً همان پایانی که رفقای بدبختم تجربه کردند»^(۶).

کوئیلو در زندگی زناشویی هم شکست‌هایی را پشت سر گذاشته است تا جایی که سه ازدواج ناموفق را تجربه نموده است؛ ناکامی‌هایی که وی، خودش را عامل آنها می‌داند نه همسرانش را.

وی می‌گوید:

«اولین زن من یوگسلاو بود. او سی و سه ساله بود و من بیست ساله. همسر دوم من همان است که زن بدون نام نامیده می‌شود. او با من به زندان افتاد. رفتار من با او حاکی از پستی و سستی من بود. سومین زن من نوزده ساله بود و من بیست و نه ساله. هر چند خودم را آن موقع طبیعی می‌دانستم؛ اما رفتار بسیار بدی با او داشتم و می‌دانم که خیلی به او صدمه زدم. این طوری بودم. همه آنها از من پخته‌تر بودند»^(۷).

اما زندگی کوئیلو، ورق دیگری هم دارد و آن دورانی بود که وی در بیمارستان بیماران روانی با اصرار والدینش بستری گردید.

«بار اول پدر و مادرم مرا در یک بیمارستان روانی بستری کردند مثل یک دیوانه، از نظر سیاسی با مردم درگیر می‌شدم. در مدرسه وضع روز به روز وخیم‌تر می‌شد و مادرم فکر می‌کرد که من مشکلات جنسی دارم. همه اینها باعث شد که مرا بستری کنند. داروهای زیادی به من می‌دادند و شوک الکتریکی هم می‌دادند. تقریباً دو ماه در طبقه نهم ماندم بی آن که خورشید را ببینم»^(۸). کوئیلو دلیل سماجت والدینش را این‌گونه می‌شمارد:

«آن وقت با تمام وجود به مواد مخدر وسکس رو کردم. مادرم فکر می‌کرد که من مشکل جنسی دارم و خودم هم فکر می‌کردم که شاید انحراف جنسی داشته باشم. چون من فعالیت تآتری داشتم و در آن محیط افراد همجنس باز زیاد بودند»^(۹).

کوئیلو بالاخره بعد از این که دوبار دیگر با درخواست پدر و مادر در تیمارستان بستری می‌شود، کارش به انفجار می‌رسد. کوئیلو تا قبل از آن زمان، تصور والدینش

در مورد جنون خود را واقعی نمی‌دانست، اما بار آخر پذیرفت که به مرز جنون رسیده است. بار آخر وی تمام کتاب‌ها را پاره و وسایلش را تخریب می‌کند که روانپزشک سر می‌رسد. روانپزشک به وی می‌گوید: «تو می‌توانی زندگی را دوباره شروع کنی. حالا هر چه را تو شکسته‌ای ما برمی‌داریم و داخل سطل آشغال می‌ریزیم.» کوئیلو در نهایت نجاتش را مدیون تلاش‌های همین روانپزشک می‌داند.

«این مرد مرا نجات داد. چون من واقعاً به مرز جنون رسیده بودم و بدترین چیز این بود که تسلیم آن شده بودم. من پانزده یا بیست بار به او مراجعه کردم تا این که به من گفت: تو باید تنهایی راهت را ادامه دهی. تو عملاً بهبود یافته‌ای. تو کمی دیوانه هستی، اما همه ما این طور هستیم»^(۱۰).

کوئیلو همینطور از جادو و جادوگری تجربیاتی دارد و دنیای معنوی را، عالم جادو می‌داند و این تجربه را برای درک عالم معنا ضروری می‌داند. از همین جهت است که پدر شیطان‌پرستی مدرن، یعنی الیستر کرولی، کوئیلو را مسحور خود کرده و او از کرولی به عنوان انسانی فوق العاده یاد می‌کند. کرولی کسی بود که جادوگری را به طور گسترده‌ای ترویج نمود و انجمنی در این باب تأسیس کرد که کوئیلو چندی در این انجمن فعالیت کرد. وی موفق شد از نزدیک کرولی را ملاقات کند و در این دیدار مجذوب وی شد.

«الیستر کرولی نفوذ زیادی بر گروه زیادی از جوانان داشته است. من با همسرم به دیدار او رفتیم و او ما را مجذوب کرده بود. هدف فرقه وی جست و جوی کامل همراه با انارشی کامل (هرج و مرج) بود»^(۱۱). کوئیلو شخصیت و ایده کرولی را چنین توصیف می‌کند:

«شخصیتی بسیار شگفت‌انگیز در تاریخ جادو. اگر به چهره‌اش در اینترنت نگاه کنی، می‌بینی که او تجسم شر است. او شخصی شیطانی است. کتاب او قانون است که مدعی است توسط فرشته‌ای در قاهره بر او نازل شده است. سیستم قدرت او به این شکل خلاصه می‌شود: «ضعیف وجود دارد و قوی. قانون هم قانون جنگل است. ضعفا برده‌اند و اقویا قدرتمند و غالب.» من وارد انجمن سری او شدم که نامش را فاش نخواهم کرد... آن وقت من رائل (خواننده مشهور برزیلی) را به آن انجمن سری بردم که در آن آزادی کامل حکم فرما بود. هیچ قانونی نداشت. تو می‌توانستی که موجود وحشتناک باشی، یا یک آدم دوست داشتنی. آزادی جنسی کامل، آزادی اندیشه کامل، هر جور آزادی، حتی آزادی ظلم کردن. تنها هدف، دنبال کردن تجربه اقتدار تا آخر بود»^(۱۲). هر چند معلوم نیست چرا کوئیلو نمی‌خواهد اسم این انجمن سری را فاش کند؛ اما خوشبختانه وی از ماموریت

با عبارت پردازی یک نویسنده چیره‌دست، مثل کوئیلو با ذهن مخاطب انس بگیرد قبولش آسان می‌شود و از حالت «ایده» و «تئوری» خارج می‌شود و به شکل یک «نظریه مطرح» جلوه می‌کند و صد البته، توفیق مهمی است که نویسنده ای بتواند بدون تمسک به پشتوانه علمی و تجربی، «فرضیه» را تبدیل به «نظریه» کند. به مدد رمان، نویسنده برای اثبات صحت فرضیه‌اش، نیاز به صغرا و کبرای منطقی و یا آزمون‌های پیچیده تجربی ندارد و همین اندازه که بتواند مخاطب را با داستان همراه کند، می‌تواند ایده‌اش را به اثبات برساند چرا که دستکم توانسته از فرضیه، «رفع بعد» نماید و از یک «توهم»، «نظریه» بسازد.

کوئیلو تجربیات شخصی خود را به عنوان «طرح معنوی» و برنامه راهگشا برای مخاطبین خود روایت کرده تا آنها را در تجربیات خود سهیم کرده و آنها را به سمت همان افق سوق دهد. وی به این مطلب در کتاب مکتوب این گونه اذعان می‌کند:

«مکتوب، کتابی از نصایح و پند نبوده، بلکه مجموعه‌ای از تجربیات شخصی است. قسمت اعظم آن تشکیل شده از آموزش‌های استادم به من، در طی ۱۱ سال همزیستی در کنار هم».^(۱۶)

در جای دیگر می‌گوید: «قصه‌ها شاداند، سرگرم کننده‌اند، نمایشی اند، اما فراتر از همه، معرفت را به شکلی دلپذیر منتقل می‌کنند»^(۱۷) جای دیگر، رسالت خود را چنین توضیح می‌دهد: «کتاب کنار رودخانه پیدرا، کتابی است درباره اهمیت ایثار. پیلاز و دوستش. اگر چه شخصیت‌های خیالی هستند اما در حقیقت نمادی هستند از درگیری‌هایی که هر یک از ما در جست و جوی «نیمه دیگر» تجربه کرده‌ایم».^(۱۸) در کتاب‌های داستانی، مطلب بالا این گونه آمده: «وقایع هر رمان باید حتماً در زمان و مکانی اتفاق بیفتد؛ در حقیقت آن چه رمان بنا بر خصلت خود عرضه می‌کند اوضاع و احوال جامعه در زمان خاص و مکان خاصی است و انجام چنین تعهدی بخشی از شایستگی‌ها و قابلیت‌های رمان است».^(۱۹) این بخش

این فرقه پرده برمی‌دارد. آن چه در نگاه کوئیلو جذاب و جدید بود ادعایی بود که کرولی در مورد خودش داشت. این ادعا همان ادعای موعود آخر الزمان و مهدویت است. «آن وقت من و راتول تصمیم گرفتیم که کار هنری خود را در خدمت این انجمن سری بگذاریم. در ورای کلمات ترانه‌ها، باورهای اساسی این فرقه را می‌گنجاندیم؛ هر چند به طریق بسیار تصعید شده... این فرقه کاملاً ضد مذهبی بود. کرولی خودش را مظهر گشاینده آخر الزمان می‌داند و می‌گوید: «من زندگی هستم، من حیات منتظر هستم. من آمده‌ام تا جامعه را تصعید کنم».^(۱۳)

خبرنگار از کوئیلو می‌پرسد:

«آیا این انجمن از نوع انجمن‌های شیطان پرستی بود؟»

«در مقایسه با آن چه در آن جا انجام می‌شد، آیین‌های شیطان پرستی که من خیلی خوب می‌شناسم، هیچ بود. این کارها خیلی خطرناک بود.

«خطرناک‌تر از کلیسای شیطان پرستان؟»

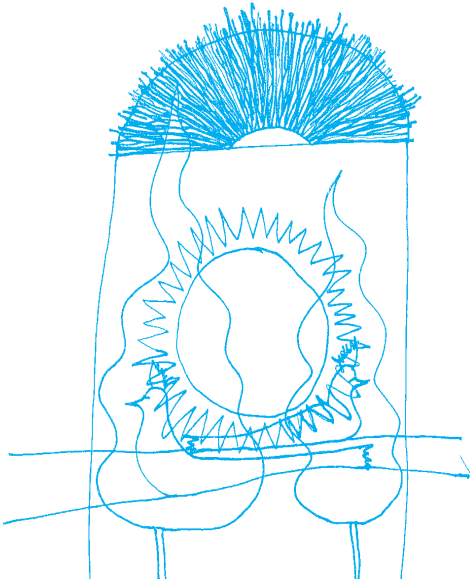
«خیلی خطرناک‌تر، چون فرقه‌ای فلسفی‌تر، تشکل یافته‌تر، به طور بنیادی خطرناک‌تر بود. ما در آنها همه مراسم قراردادی جادویی را اجرا می‌کردیم».^(۱۴)

کوئیلو مدعی است در سال ۱۹۸۶ در کشور آلمان با مرد فراواقعی آشنا شد. مردی عجیب، چندین بار در مکان‌های مختلف بر او ظاهر گشت و از او خواست مجدداً به آیین کاتولیک ایمان بیاورد. او از کوئیلو خواست تا جاده‌ای که به سوی سانتیاگو ختم می‌شود را ببیند. این جاده که میان اسپانیا و فرانسه کشیده شده، یک جاده خاص مذهبی است که زائران مسیحی این مسافت را طی می‌کنند. در سال ۱۹۸۷ یک سال پس از انجام این عمل دینی، کوئیلو اولین اثر خود «زائر کوم پوسترل» و در سال ۱۹۸۸ رمان کیمیاگر را نوشت.

او در سال ۷۹ به دعوت مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها و وزیر ارشاد وقت (عطاء... مهاجرانی) مسافرتی به ایران داشت و در حالی که قانون کیی رایست در ایران وجود ندارد مسئولان وقت پذیرفتند که کوئیلو رسماً از ایران حق‌التألیف دریافت کند.^(۱۵)

کاوشی بیشتر در رمان‌های کوئیلو

خلق رمان با پرواز خیال، عجین است. به عبارتی، نویسنده می‌تواند ادعا کند آن چه از زبان شخصیت‌های داستان آمده مورد قبول نویسنده نیست و نویسنده فقط به جذابیت و پیچیدگی داستان نظر داشته؛ نه صحت و سقم منقولات. اما حقیقت آن است که از جمله کارکردهای رمان، همین است که می‌تواند به «تثبیت شنیده‌ها» کمک کند و زمینه «پذیرش ذهنی فرضیه‌ها» را فراهم آورد. یعنی آن چه که در بدو نظر یک «توهم» به حساب می‌آید و حتی ممکن است طرحش موجب تمسخر شود، وقتی



آن چه که در بدو نظر یک «توهم» به حساب می‌آید و حتی ممکن است طرحش موجب تمسخر شود، وقتی با عبارت پردازی یک نویسنده چیره‌دست، مثل کوئیلو با ذهن مخاطب انس بگیرد قبولش آسان می‌شود و از حالت «ایده» و «تئوری» خارج می‌شود و به شکل یک «نظریه مطرح» جلوه می‌کند.

نقشی در اثر پذیری مخاطب ندارد و آن چه در «فرآیند تاثیر گذاری» تمام علت است، خود اثر است و متن و محتوا در این رابطه، کاملاً مستقل عمل می‌کند.

با ملاحظه اعترافات وی در مقدمه آثارش تردیدی نمی‌ماند که پائولو کوئیلو در کتاب‌هایش در صدد تبیین و اثبات دسته‌ای از ایده‌ها و افکار خود است.

– دقیق‌تر بگوییم، فرضیه‌ها و بافته‌ها، یا حداقل قابل قبول جلوه دادن آنهاست – ایده‌ها و راهکارهایی که همه از حالات شخصی او برآمده و در صدد تعمیم آن به تمام کسانی است که هدفی معنوی را جست و جو می‌کنند. با تاسف فراوان باید گفت، آثار کوئیلو نه «معنویتی نوین» و «برنامه‌ای متعالی» که طرحی برای «زدودن یأس» و نومیدی از انسان دل زده و دل مرده معاصر است. فرمول‌هایی که کوئیلو پیشنهاد می‌دهد و نسخه‌ای که عرضه نموده است برای بیرون کشیدن انسان‌ها از فشارهای روانی و شکننده تمدن غربی است نه راهی برای تعالی و تکامل معنوی. وی در آثار خود درصدد القای خوشبینی است و بس. معنویت وی توصیه‌ای است به پذیرش وضع موجود و امیدواری به آینده. به عبارت دقیق‌تر، ایده‌های معنوی کوئیلو از یک طرف نشان از افول معنویت در غرب دارد، از طرف دیگر، طرحی است برای خروج غرب از بحران معنویت؛ تا بلکه بتواند صدای شکنندگی استخوان‌های نظام تمدنی غرب را چند روزی به عقب بیندازد.

پانویس:

- ۱ – مصاحبه در ایران، تهران، سایت انتشارات کاروان.
- ۲ – اعترافات یک سالک، خوان آریاس، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۱۸۰.
- ۳ – همان، ص ۱۴۲.
- ۴ – همان، ص ۱۴۳.
- ۵ – خوان آریاس، زندگی من، خجسته کیهان، ص ۱۰۵.
- ۶ – همان، ص ۱۴۴.
- ۷ – همان، ص ۱۰۶.
- ۸ – همان، ص ۵۴ تا ۵۸.
- ۹ – همان، ص ۶۱.
- ۱۰ – همان، ص ۵۹.
- ۱۱ – همان، ص ۱۲۴.
- ۱۲ – همان، ص ۱۲۴ تا ۱۲۸.
- ۱۳ – همان، ص ۱۲۸ تا ۱۳۰.
- ۱۴ – همان، ص ۱۳۲.
- ۱۵ – چون رود جاری باش، آرش حجازی، ص ۲۰.
- ۱۶ – کوئیلو، مکتوب به همراه عطیه برتر، نشر محراب دانش ص ۵.
- ۱۷ – کوئیلو، در ساحل رودخانه پیدرا، ترجمه: دل آرا قهرمان، ص ۷.
- ۱۸ – همان.
- ۱۹ – ادبیات داستانی، قصه، رمان، رمانس، جمال میر صادقی ص ۴۲۱.
- ۲۰ – رمان رسالتی، از مسأله‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی صحبت می‌کند و منظوری اصلاح طلبانه دارد و این منظور را در حکم رسالتی عنوان می‌کند. (ادبیات داستانی، قصه، رمان، جمال میر صادقی، ص ۴۲۹).

از قابلیت رمان تا بدانجاست که نوعی از رمان به نام رمان رسالتی^(۲۰) در کتب داستانی پذیرفته شده است.

پس این تلقی که رمان، انعکاس پرواز قوه خیال نویسنده است و صرفاً با هدف سرگرمی نگاشته می‌شود برداشتی است سطحی و البته غیر واقعی. شکی نیست که هر نویسنده‌ای دارای نظام فکری و معرفتی خاصی است که در خلق اثر، خود را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، آن چه نویسنده در حوزه فکر پذیرفته است، پشتوانه معرفتی داستان است که در حقیقت نویسنده بدون این نظام نمی‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند و این چهارچوب فکری همان چیزی است که به شکل اثر مکتوب تجسم می‌یابد. بگذریم که بسیاری از نویسنده‌ها از ایده‌های خود پرده برداری می‌کنند و آن را صریحاً با خواننده در میان می‌گذارند و حتی پاره‌ای دیگر، تبلیغ ایده‌های خود را مأموریت خود می‌دانند و بس. درباره کوئیلو قصه دقیقاً همین است. دفاعی که پاره‌ای از هواداران کوئیلو از وی دارند و وی را فقط یک نویسنده و به دور از انگیزه خاص معرفی می‌کنند با مأموریتی که کوئیلو برای تبلیغ معنویت مورد نظر خود در نظر گرفته، بیگانه است. روشن است که نویسنده ممکن است شخصاً یا بعضی از دیالوگ‌های رمان موافق نباشد اما این مطلب با «مأموریت مداری» یک نویسنده ارتباطی ندارد. در مورد کوئیلو باید دانست که وی، اولاً در مصاحبه‌ها و مقدمه کتاب‌هایش به «طرح» خود برای بازگشت معنویت به بشریت امروز به کرات سخن گفته است و مفاهیم محوری و مؤلفه‌های اخلاقی آثارش را به عنوان «برنامه» مطرح نموده است و ایده‌های خود را با آرم «نسخه درمانگر» عرضه نموده است. این که قالبی که وی برای این رسالت انتخاب کرده است متأثر از خیالپردازی است، با رسالت محوری رمان‌های کوئیلو منافاتی ندارد. دوم این که همه گفته‌های وی در قالب رمان ریخته نشده است (مثل کتاب‌هایی چون رود جاری باش، پدران، پسران، نوادگان و...) سوم این که، وی خود را به عنوان قهرمان داستان‌هایش به آثارش وارد کرده است و تجربیات معنوی خویش را به شکل مضامین مذهبی و با برجسب عرفان مطرح ساخته است و البته در حد توان آن را دلپذیر ساخته و با رنگ و لعاب فراوان، کالای بدلی خود را جذاب نموده و مشتری نا آشنا را با بسته بندی شکلی می‌فریبد. وی قادر است خواننده نا آگاه را در رفت و برگشت داستان‌ها با «شکل و قالب» سرگرم نموده و از رصد محتوا و تحلیل مضمون و تشخیص سره از ناسره دور نگه دارد.

مطلب بالا در مورد کوئیلو روشن است و وی انگیزه و قصد خود را در تألیفاتش با صراحت اعلام داشته است. اما اگر فرض شود که نویسنده‌ای در خلق اثر، هدفی خاص را تعقیب نماید و صرفاً برای سرگرمی بنویسد باز انگیزه صاحب اثر مسأله‌ای حاشیه‌ای است که چندان



ایده‌های معنوی کوئیلو از یک طرف نشان از افول معنویت در غرب دارد، از طرف دیگر، طرحی است برای خروج غرب از بحران معنویت؛ تا بلکه بتواند صدای شکنندگی استخوان‌های نظام تمدنی غرب را چند روزی به عقب بیندازد.

